



دوفصلنامه کلام اهل بیت

سال دوم | شماره دوم | پاییز و زمستان ۱۳۹۹

Bi-Quarterly Kalam of Ahl al-Bayt (a)
Vol. 2, No. 2, autumn & winter 2020

ارتباط خداوند با انبیاء در قرآن کریم؛ با تأکید بر نظریه پیش‌نمونه

منا فریدی خورشیدی*

چکیده

«وحی» به مثابه یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در کلام اسلامی، بارها مورد دقت نظر قرار گرفته است. در این میان، مذاقه زبان‌شناختی می‌تواند ما را در شناخت بهتر این مفهوم یاری رساند. خداوند در قرآن کریم جهت بیان ارتباط خود با انبیاء، از واژگان گوناگونی استفاده کرده است. برخی از این واژگان -مانند قرائت و تلاوت- به وحی مکتوب (وحی در مرتبه کتاب الله) اشاره دارند و برخی از این واژگان -همچون القاء و تکلیم- به وحی شفاهی، (وحی در مرتبه کلام الله) اشاره می‌کنند. اساسی‌ترین این واژگان، واژه «وحی» است. این واژه با بسامد بالا (۷۸ مورد) در قرآن کریم آمده و به جز ده مورد، در تمامی آیات به ارتباط خداوند با انبیاء اشاره دارد. واژه «وحی»، در برگیرنده تمامی مراتب ارتباط خداوند و انبیاء است و منحصر در مرتبه خاصی نیست و نیز قابلیت توسعه معنایی دارد. از این‌رو، به عنوان معنای مرکزی شناخته می‌شود و این معنای مرکزی در بافت‌های گوناگون توسعه یافته و در هر سیاق، جرح و تعدیل خاصی می‌یابد. این واژه، جهت بیان ارتباط خداوند با انبیاء شناخته شده‌تر بوده و دارای ارتکاز ذهنی است و از آنجا که نماینده بهتری برای بیان ارتباط خداوند با نبی است، به عنوان «پیش‌نمونه» انتخاب شده است.

کلیدواژه‌ها

وحی، پیش‌نمونه، مقوله‌بندی، کتاب الله، کلام الله، معناشناسی شناختی.

* عضو هیأت علمی گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه امام صادق علیه السلام، تهران، ایران. | m.faridi@isu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۵ تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۲/۲۹

مقدمه

وحی، یکی از مفاهیم اساسی قرآنی است که از گذشته مورد مذاقه اندیشمندان اسلامی قرار گرفته است. سرآغاز این مطالعات نیز بررسی‌های لغوی و کاربردی این واژه در قرآن کریم است. از آنجا که «وحی» مفهومی قرآنی است، بررسی‌های قرآنی جهت ترسیم جایگاه این واژه در بین شبکه مفاهیم قرآنی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این پژوهش، بر آنیم تا با استفاده از روش معناشناسی شناختی موضوع وحی را در قرآن کریم تحلیل کرده و به مقوله‌بندی وحی پردازیم و به این سؤال پاسخ دهیم که خداوند برای بیان ارتباط خود با انبیاء، از چه واژگانی در قرآن کریم استفاده کرده است؟ پس از این بررسی، جهت تعیین پیش‌نمونه، معین می‌گردد که از میان واژگان به کار رفته در قرآن کریم، کدام یک بنیادین‌تر هستند؟ و آیا می‌توان مقوله‌بندی‌ای برای شناخت بهتر وحی ارائه داد؟ برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها، ابتدا لازم می‌نماید توضیحی درباره مقوله‌بندی و نیز پیش‌نمونه در معناشناسی شناختی ارائه شود و از رهگذر آن به بحث مقوله‌بندی وحی نائل آییم.

پیش از پژوهش حاضر، مقالاتی درباره پیش‌نمونه نگارش یافته‌اند و از جمله مهم‌ترین این مقالات، مقاله‌ای با عنوان «کاربست نظریه پیش‌نمونه و شبکه شعاعی در معناشناسی شناختی تقوا در قرآن» نوشته علیرضا قائمی‌نیا، شعبان نصرتی و مریم نیلی‌پور است. در این مقاله به پیش‌نمونه واژه «تقوا» با نظر به آیات قرآن کریم پرداخته شده است و از رهگذر پیش‌نمونه، شبکه شعاعی تقوا ترسیم گشته است. مقاله دیگری با عنوان «پیش‌نمونه‌های زبانی و کاربرد آنها در شناخت جهان خارج» به نگارش فائقه شاه‌حسینی موجود است که با نگاه عام و زبان‌شناسانه به موضوع پیش‌نمونه پرداخته است. از این‌رو، در هیچ مقاله‌ای به مبحث پیش‌نمونه درباره ارتباط خداوند با انبیاء، پرداخته نشده است.

نظریه پیش‌نمونه

از جمله ساختارهای شناختی که در ذهن ما صورت پذیرفته و در مفهوم‌سازی ما از جهان مؤثر است، ساختار مقوله‌بندی است. در دیدگاه شناختی مقوله‌بندی‌های ما در زبان، حاصل طی شدن فرایند شناختی است. مقوله‌بندی در نظام مفهومی از اهمیت بالایی برخوردار است؛ زیرا مبتنی بر آن پدیده‌های مختلف درون طبقات و مقولاتی مشخص رده‌بندی می‌شوند. مقوله‌بندی روند ذهنی



۱۴۲

دوفصلنامه کلام اهل بیت (ع) ■ شماره ۴ ■ پاییز و زمستان ۱۳۹۹

طبقه‌بندی مفاهیم است که حاصل آن مقوله‌های شناختی (مفاهیم) هستند. نظریه پیش‌نمونه یکی از نظریه‌هایی است که در باب مبنای شکل‌گیری مقولات در ذهن مطرح است. از آنجا که واژه‌ها بر افراد و مصادیق بسیاری صدق می‌کنند، پیش‌نمونه‌ها مواردی هستند که مردم غالباً در کاربردهای عملی بدان‌ها اشاره می‌کنند؛ نمونه‌های برجسته‌ای که سریع‌تر به ذهن متبادر می‌شوند.

نظریه پیش‌نمونه نخستین بار توسط رش (۱۹۷۳) و همکارانش در تحقیقات تجربی روان‌شناسی شناختی مطرح شد و سپس معناشناسانی چون مرویس (۱۹۷۶)، لیکاف (۱۹۷۲)، جانسون (۱۹۸۰) و گیون (۱۹۸۴) به تبیین این نظریه پرداخته و بر اساس مفهوم پیش‌نمونه، واژه‌ها و پدیده‌های مختلف را در مقوله‌ها و سطوح مختلفی طبقه‌بندی کردند.

معناشناسی شناختی - بر خلاف دیدگاه سنتی - معتقد است اگر مقوله‌بندی تنها به ویژگی‌های لازم و کافی وابسته باشد، لازم می‌آید که اعضای یک مقوله در عضویت در آن مقوله با یکدیگر مساوی و برابر باشند و هیچ عضوی نسبت به عضو دیگر برتری نداشته باشد. در صورتی که در واقعیت این‌گونه نیست؛ زیرا برخی اعضا نمونه‌های بهتری از یک مقوله هستند و آن مقوله را به نحو بهتری معرفی می‌کنند؛ مانند نمونه گنجشک برای مقوله پرنده. همچنین اگر مقوله‌بندی بر اساس ویژگی ذاتی اعضا باشد، لازم می‌آید که از هر گونه فعالیت و فرایند شناختی مستقل باشد؛ در حالی که ویژگی‌های ادراکی انسان در مقوله‌بندی دخالت دارد.

بنابر این دیدگاه، زبان‌شناسان شناختی برای تعریف یک واژه از روش مقوله‌بندی ارسطویی به عنوان نقطه شروع استفاده می‌کنند، اما از آن عبور کرده و در آن توقف ننموده‌اند. آنها با توجه به «نظریه شباهت خانوادگی» ویتگنشتاین، معتقدند که صفت مشترکی وجود ندارد که تمامی افراد یک مقوله آن را دارا باشند، بلکه افراد یک مقوله، دو به دو و یا سه به سه در صفت و یا صفاتی با یکدیگر اشتراک دارند. در نظریه پیش‌نمونه اعضای یک مقوله هر کدام شباهتی با نمونه اعلا (یک عضو) دارند، اما میزان این شباهت دارای شدت و ضعف است.

لانگاکر، مقوله‌بندی بر اساس روش پیش‌نمونه را بهترین الگو برای طبقه‌بندی و مقوله‌بندی زبان معرفی می‌کند و معتقد است که مقوله‌ها غالباً بر اساس فاصله‌شان تا پیش‌نمونه تعریف می‌شوند و عضویت در هر مقوله‌ای بنا به فاصله‌اش تا پیش‌نمونه مشکک است. لانگاکر، نقاطی مرکزی را در نظر می‌گیرد که جایگاه مرکزی‌ترین اعضای مقوله هستند (لانگاکر، ۱۹۸۷، ص ۱۴-۱۷). تصمیم‌گیری در باب عضویت یک پدیده در یک مقوله از طریق مقایسه آن پدیده با مؤلفه‌های



پیش‌نمونه صورت می‌گیرد. از سوی دیگر، هر یک از اعضای مقوله دقیقاً همانند دیگر اعضا و یا همانند پیش‌نمونه نیستند، بلکه صرفاً تا حدی شبیه آن هستند (زیتن، ۱۳۸۲، ص ۳۸).

ویژگی‌های پیش‌نمونه

۱. پیش‌نمونه را نمی‌توان توسط مجموعه‌ای از مؤلفه‌های معیار (شرایط لازم و کافی) تعریف یا سنجش کرد، بلکه باید به صورت خوشه‌ای از توصیف اعضا باشد.

۲. همه اعضای مقوله به صورت یکسان و در یک درجه از ارزش قرار ندارند، بلکه هر کدام به نحو مشکک، تحت یک مقوله قرار می‌گیرند. تصمیم‌گیری در باب عضویت یک پدیده ذیل یک مقوله از طریق مقایسه با مؤلفه‌های پیش‌نمونه صورت می‌پذیرد؛ به طوری که برخی از اعضای یک مقوله نسبت به دیگر اعضا به نحو بهتر و بارزتری نمایان‌گر آن مقوله هستند. هنگامی که شکل‌گیری یک مقوله بر اساس نمونه اولیه باشد، این عضو، مرکزی‌ترین عضو مقوله است و بقیه عناصر به میزان مشابهت به عضو مرکزی در مرکز و یا حاشیه مقوله قرار می‌گیرند. بنابراین، برخی اعضا به منزله مولدی برای تولید بقیه اعضا هستند.

۳. مرز ثابت و مشخصی میان مقولات پیش‌نمونه وجود ندارد. تنها در برخی از مقولات می‌توان از پیش‌نمونه واحد سخن گفت، اما در برخی مقولات سخن از پیش‌نمونه واحد، موجب می‌شود برخی اطلاعات نشان داده نشود و از همین رو، باید از درجات پیش‌نمونه‌نگی سخن گفت. پس هر چه یک عضو و یا یک نمونه از یک مقوله دارای ویژگی‌های بارزتری از یک مقوله باشد، شایستگی آن را دارد که به عنوان نماینده یا پیش‌نمونه آن مقوله معرفی شود.

ملاک‌های تعیین پیش‌نمونه

از نظر اندیشمندان زبان‌شناس، یافتن پیش‌نمونه‌ها، ملاک‌ها و معیارهایی دارد؛ گرچه تعیین پیش‌نمونه دارای فرمول خاصی نیست، اما می‌توان پیش‌نمونه را از طریق ملاک‌هایی مانند وضوح، فراوانی استعمال، سهولت یادگیری و سرعت سپردن به حافظه تعیین کرد.

کرافت و کروزه به چند ویژگی در توصیف پیش‌نمونه اشاره کرده‌اند (کرافت و کروزه، ۲۰۰۴، ص ۷۷-۷۸).

۱. بسامد و ترتیب اشاره کردن به آنها.



۱۴۴

۲. ترتیب فراگیری: کودکان در فراگیری زبان، مقوله‌های پیش‌نمونه را سریع‌تر فرامی‌گیرند.
۳. شباهت خانوادگی: مقوله‌های پیش‌نمونه به دلیل برخورداری از مؤلفه‌های بیشتر از شباهت خانوادگی بیشتری نیز برخوردارند.
۴. سرعت تشخیص: مخاطبین یک زبان به پیش‌نمونه‌ها واکنش سریع‌تری نشان می‌دهند.

کاربست نظریه پیش‌نمونه ارتباط خداوند با انبیاء

واژگان مختلفی - در قرآن کریم - بر ارتباط میان خداوند و نبی دلالت دارند؛ مانند نزول، تعلیم، فهم و ... خداوند زمانی که از ارتباط میان خود و انبیاء سخن می‌گوید، گاه از مشتقات علم استفاده می‌کند: «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» (سوره نجم، آیه ۵)، گاه علم در جایگاه محتوای منتقل شده می‌نشیند و با فعل «جاء» همراه می‌گردد: «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا وَعَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ» (سوره رعد، آیه ۳۷). در برخی از آیات نیز به طور خاص از قرآن که وحی الهی است، سخن گفته و از مشتقات مصدر نزول و تنزیل استفاده می‌کند: «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (سوره سجده، آیه ۲).

سؤال عمده آن است که ارتباط میان خدا و نبی چگونه است؟ خداوند برای بیان این ارتباط - در قرآن کریم - از چه واژگانی استفاده کرده است؟ میان این واژگان، ارتباطی وجود دارد یا خیر؟ از میان واژگان به کار رفته در قرآن کریم، کدام یک اساسی‌تر هستند؟ قلمرو اصلی در این بخش، هر گونه ارتباط (کلامی یا غیر کلامی) خداوند با نبی است که منجر به معرفت می‌گردد. از این رو، به بررسی واژگانی می‌پردازیم که در قرآن کریم کاشف این ارتباط هستند. از آنجا که این آیات و به طور کلی بررسی این واژگان در قرآن کریم برای تعیین پیش‌نمونه است، از ذکر تفسیر تک تک آیات پرهیز می‌شود و به بررسی واژگان مرتبط با ارتباط خداوند و انبیاء علیهم‌السلام بسنده شده و در نهایت، این واژگان مورد مذاقه و مقوله‌بندی قرار خواهند گرفت.

نزول

واژه «نزول»، مصدر ثلاثی مجرد است که در لغت به معنای فرود آمدن چیزی از بالا به پایین است (ابن فارس، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۵۵۴؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۷۱۵)؛ اگر چه که برخی آن را به معنای حلول و وارد شدن گرفته‌اند (ابن‌منظور، ۱۴۰۰ق، ج ۱۴، ص ۱۱۱). واژه نزول تنها درباره کتاب و قرآن به





کار نرفته است، بلکه در قرآن کریم از این مصدر و مشتقات آن در موارد گوناگونی استفاده شده است. در میان این کاربردها آنچه به ارتباط خداوند و نبی مرتبط است، نزول کتاب - اعم از تورات، انجیل و قرآن کریم «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ» (سوره آل عمران، آیه ۳) و نیز نزول فرشته «مَا نُزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذًا مُنظَرِينَ» (سوره حجر، آیه ۸) است.

در قرآن کریم، واژه نزول و مشتقات آن در مواردی همراه با واژه کتاب و قرآن به کار رفته‌اند که مقصود از کتاب، قرآن کریم و یا حقیقت قرآن است، یعنی حقیقت بسیط و صورت پیش از نزول تدریجی آن است. واژه کتاب و مشتقات آن به لحاظ ریشه‌شناسی به مفهوم نوشتن است و کاربرد آن در معانی دیگر از باب مجاز است و با توسعه معنایی همراه است. واژه کتاب، نماینده مفهوم کلانی است که در نظام تکوین و تشریحی خلقت از مرتبه علم الهی امتداد داشته و بر قرآن و احکام آن نیز صدق می‌کند (شریعی، ۱۳۹۰، ص ۱۵۵-۱۲۷).

در بحث از ارتباط خداوند و نبی، متعلقات مصدر نزول، کتاب و به ویژه قرآن است، یعنی ماده نزل بر مرتبه مکتوب وحی دلالت دارد؛ آنجا که وحی از مرتبه حقیقت کلامی خود پایین آمده و به صورت لفظ و معنا بر نبی فرو فرستاده شده است. بر اساس آیات قرآن کریم، ماده نزول هنگامی که در کنار واژگان کتاب و قرآن قرار می‌گیرد، بیان‌گر ارتباط خداوند و انبیاء است. این ارتباط - به شهادت قرآن - ارتباطی است که از طریق کانال ارتباطی فرشته وحی صورت می‌پذیرد؛ به طوری که در این فرایند خداوند ارتباط‌گر است و نقش فعال دارد و نبی نیز ارتباط‌گیر و مخاطب پروردگار است و البته، واسطه‌ای در این میان وجود دارد که وحی را از جانب الهی به نبی ابلاغ می‌نماید.

القاء

در قرآن کریم، گاهی برای بیان ارتباط میان خداوند و انبیاء از ماده «القی» و مشتقات آن استفاده شده است. القاء، به معنای انداختن و افکندن است که در هر دو مورد مادی و معنوی کاربرد دارد (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۷۳) و تلقی در معنای تفهیم و اخذ آمده است (خوری، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۱۵۷). متعلق «القاء» گاه امری مادی است و به طور مثال، در داستان حضرت موسی علیه السلام و ساحران به وفور این ماده و مشتقات آن به کار رفته است: «قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى * فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» (سوره طه، آیه ۱۹-۲۰) و گاه متعلق «القاء» امری معنوی است: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي» (سوره طه، آیه ۳۹). در پنج آیه از قرآن کریم، از طریق مشتقات القاء به

ارتباط میان خداوند و انبیاء اشاره می‌شود. در این میان یک آیه مربوط به القای کلمات از جانب پروردگار به حضرت آدم علیه السلام است: «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (سوره بقره، آیه ۳۷) و دیگر آیات مرتبط با القای قرآن و کتاب بر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله است. خداوند، قرآن کریم را - به صراحت - القایی از جانب خود بر نبی می‌داند: «وَإِنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (سوره نمل، آیه ۶) و نبی، مخاطب اولیه قرآن به حساب می‌آید؛ زیرا مهبط اولیه قرآن - هنگامی که از نزد پروردگار القاء می‌شود - وجود نبی است. خداوند، قرآن کریم را گفتاری سنگین معرفی می‌نماید: «إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» (سوره مزمل، آیه ۵) که نبی خود، امید و انتظار القای آن را نداشته است: «وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يَلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ» (سوره قصص، آیه ۸۶).

به کار رفتن واژه «القاء» در آیاتی که بیان شد، نشانگر منفعل بودن نبی در ارتباط با خداوند است؛ به طوری که از واژه «القاء» بر می‌آید، «وحی» نوعی افکندن معناست که نبی در آن نقش فعال ندارد و تنها گیرنده است. در بحث از ارتباط خداوند و نبی، متعلق القاء، کلمات، قول، کتاب، قرآن و ذکر دانسته شده که کلمات و قول ناظر به مرتبه زبانی و غیر مکتوب‌اند، اما کتاب، قرآن و ذکر ناظر به مرتبه کتاب الله هستند که مشتمل بر لفظ و معنا به صورت توأمان‌اند.



رؤیت

یکی دیگر از واژگانی که بر ارتباط خداوند و نبی دلالت دارد، واژه «رؤیت» و مشتقات آن است که در کاربردهای مختلفی در قرآن به کار رفته است. گاه از مشتقات رؤیت استفاده شده و مقصود از آن رؤیت ظاهری و با چشم است (سوره انعام، آیه ۷۶)، گاه رؤیت قلبی است (سوره یوسف، آیه ۱۰۷-۱۰۸)، گاه رؤیت تأملی و با فکر و اندیشه است (سوره انبیاء، آیه ۳۰) و گاه رؤیت تجسمی است (سوره زلزال، آیه ۷) (نک: علمایی و لطفی، ۱۳۹۴، ص ۱۰۱-۸۵) و گاه رؤیت تمثلی است که در خواب اتفاق می‌افتد. رؤیا نیز همان‌گونه که از نامش پیداست، نوعی دیدن است که در آیات کریمه قرآن نیز از مشتقات رؤیت برای بیان آن استفاده شده است (سوره صافات، آیه ۱۰۲؛ سوره یوسف، آیه ۴).

در آیاتی از قرآن کریم که از وحی با مصدر رؤیت و مشتقات آن یاد شده است، متعلق رؤیت امری غیر مادی است که نازل‌ترین آنها «رؤیا» است. برای نمونه، آنجا که خداوند ملکوت آسمان و زمین را به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌نمایاند، با رؤیت بیان شده است: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (سوره انعام، آیه ۷۵) و یا امداد الهی به



حضرت یوسف (علیه السلام) در مواجهه با زلیخا از این دسته است: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ» (سوره یوسف، آیه ۲۴).

از بررسی واژه «رؤیت» و مشتقات آن در قرآن کریم، در می‌یابیم که بخش اعظم کاربرد این واژه در غیر معنای ارتباط خداوند و نبی است و تنها در موارد اندکی به رؤیت و حیانی مرتبط است؛ مانند آیه شریفه «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ» (سوره نجم، آیه ۱۱) که درباره وحی به نبی مکرم اسلام (علیه السلام) است که به نوعی می‌توان آن را در زیر مجموعه رؤیت قلبی جای داد.

قرائت

یکی از واژگانی که بر ارتباط خداوند و نبی دلالت دارد، واژه «قرائت» و مشتقات آن است. قرائت به معنای متصل کردن برخی حروف به برخی دیگر به هنگام خواندن است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۱۸۰). پس در معنای قرائت، همراهی لفظ و معنا مستتر است. لفظ قرآن نیز از مشتقات ماده «قرء» است و از همین رو، در آیات قرآن کریم، قرآن به عنوان امری خواندنی یاد شده است: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (سوره نحل، آیه ۹۸)؛ به همین دلیل است که نخستین آیات نازل بر نبی مکرم اسلام (علیه السلام) امر به قرائت قرآن است: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» (سوره علق، آیه ۱). در تمامی آیاتی که مشتقات قرائت به کار رفته است فاعل قرائت نبی است که موظف است آیات را برای مردم بخواند و موجبات هدایت آنان را از این طریق فراهم آورد و تنها در دو مورد خداوند، فاعل قرائت است: «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ» (سوره قیامت، آیه ۱۸-۲۰). خداوند متعال به نبی اکرم (علیه السلام) می‌فرماید: در خواندن قرآن عجله نکن؛ زیرا جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست؛ پس هنگامی که بر تو خوانده شد از خواندن آن پیروی کن. این آیات از ارتباط میان خداوند و نبی پرده‌برداری می‌کنند؛ به طوری که خداوند از طریق قرائت کتاب با نبی خود ارتباط برقرار می‌کند. در این آیات، به صورت تلویحی به این نکته اشاره شده است که گویی حقیقت کلام الهی بر نبی روشن بوده است که دستور عدم عجله در خواندن به او داده شده است، یعنی وجود علمی بسیط قرآن، ثابت می‌گردد. مکمل این آیه را می‌توان در سوره مبارکه طه یافت؛ آنجا که می‌فرماید: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ» (سوره طه، آیه ۱۱۴) و به قرینه سیاق، توصیه کرده است که به جای عجله در قرائت وحی، علم بیشتر را طلب کن: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (سوره طه، آیه ۱۱۴). از آیه چنین برمی‌آید که نبی دست‌کم دارای علمی اجمالی در باب وحی بوده است که در خواندن آن عجله می‌کرده، از

این آیه و آیاتی از این دست، نزول دفعی قرآن در کنار نزول تدریجی آن نتیجه می‌شود؛ زیرا اگر نبی - پیش از نزول تدریجی - از مفاد وحی آگاه نبود، عجله در قرائت بی معنا بود.

در سوره مبارکه قیامت که خداوند قرائت را به خود نسبت داده است، می‌توان وحی تدریجی را وحی زبانی دانست، اما در نقطه مقابل، وحی دفعی قرائت پذیر نیست. از این رو، وحی تدریجی را می‌توان از سنخ وحی گفتاری دانست و وحی دفعی را از سنخ گزاره‌ای (قانونی‌نیا، ۱۳۹۷، ص ۱۴۷). همچنین این آیه نشان‌دهنده آن است که خداوند، خود فاعل قرائت است، یعنی خداوند معارف و حیانی را در قالب زبانی خاص به نبی رسانده است و واسطه وحی تنها نقش واسطه‌گری و کانال دارد و صورت بخشی معارف در قالب زبانی از جانب خداوند است.

آیه دومی که در آن فاعل قرائت، پروردگار است و به طور مستقیم از ارتباط خداوند و نبی سخن می‌گوید، در سوره مبارکه اعلیٰ است؛ چنانکه می‌فرماید: «سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنسَىٰ» (سوره اعلیٰ، آیه ۶). این آیه - به صراحت - بیان می‌دارد که قرآن به نحوی بر پیامبر خوانده می‌شود که هرگز فراموش نشود و به‌تمامه در قلب و حافظه نبی بماند و بدون نقصان و زیاده به مردم انتقال یابد. از این رو، از این آیه می‌توان به عصمت وحی دست یافت. بنا بر توضیحات پیش گفته، قرائت تنها درباره قرآن کریم به کار رفته است و همان‌گونه که از ریشه لفظ قرائت بر می‌آید، به امر مکتوب تعلق می‌گیرد.

تلاوت

یکی دیگر از واژه‌هایی که دال بر ارتباط میان خداوند و نبی است، واژه (تلاوت) و مشتقات آن است. این واژه - در لغت - به معنای پیروی و اتباع است (ابن فارس، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۸۱) و در اصطلاح، به معنای به دنبال هم آوردن آیات است. واژه تلاوت و مشتقات آن در قرآن کریم هم به خداوند و هم به نبی نسبت داده شده است، یعنی گاهی فاعل تلاوت خداوند است که آیات و کتاب را بر نبی می‌خواند و گاهی فاعل تلاوت، نبی است که آیات را بر مردم می‌خواند. در قرآن کریم، واژه تلاوت و مشتقات آن دارای متعلقات گوناگون هستند:

«كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَلْوَ عَلَیْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ» (سوره رعد، آیه ۳۰)؛

«وَمَا كُنْتَ تَأْوِي فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَیْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ» (سوره قصص، آیه ۴۵)؛
«وَأَنْتَلُ عَلَیْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ» (سوره یونس، آیه ۷۱).





فاعل تلاوت - در این آیات - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که وظیفه دارد آنچه خداوند بر او وحی کرده را به مردم ابلاغ نماید. دو بار به نبی دستور داده شده است که آنچه از کتاب به او وحی شده را برای مردم بخواند: «وَأْتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ» (سوره کهف، آیه ۲۷) و «أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ» (سوره عنکبوت، آیه ۴۵). گویی «کتاب» از سوی خداوند بر نبی تلاوت شده است، اما نبی تنها آیاتی (بخشی) از آن کتاب وحی شده را بر مردم می خواند؛ نه تمام آن را.

تنها در یک آیه از تلاوت کتاب بر مردم سخن به میان آمده است و آن هنگامی است که مخالفین شروع به بهانه تراشی کرده و می گویند اگر او حقیقتاً نبی است، چرا آیاتی از جانب خداوند بر ما نمی آورد؟ «وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٍ مِنْ رَبِّهِ» (سوره عنکبوت، آیه ۵۰). خداوند در مقام پاسخ به این بهانه تراشی، می فرماید: این که یک کتاب بر تو نازل کردیم تا برای آنان تلاوت کنی، برایشان کافی نیست که باز هم بهانه می آورند؟ «أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ» (سوره عنکبوت، آیه ۵۱). از آنجا که در این آیه شریفه، واژه کتاب به صورت معرفه آمده است و فضای سخن در مورد نزول قرآن است، می توان نتیجه گرفت که مقصود از این کتاب نازل شده قرآن کریم است.

آنچه به بحث ارتباط خداوند و نبی به طور مستقیم مرتبط است، آیاتی است که در آنها به فاعلیت الهی در امر تلاوت اشاره شده است. در برخی آیات، فاعل تلاوت خداوند است که آیات خود را بر نبی تلاوت می کند و این گونه با او ارتباط برقرار کرده و معارف و حقایق را بر او نازل می کند:

«تَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبِيٍّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (سوره قصص، آیه ۳)؛

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ» (سوره بقره، آیه ۲۵۲؛ سوره آل عمران، آیه ۱۰۸؛ سوره جاثیه، آیه ۶)؛

«ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ» (سوره آل عمران، آیه ۵۸).

قرائت و تلاوت هر دو از اقسام خواندن هستند و در مورد قرآن کریم این پیش فرض را به اثبات می رسانند که حقیقت قرآن در قالب الفاظ و کلمات نزول پیدا کرده اند. تفاوت تلاوت و قرائت در آن است که قرائت، تنها در مورد قرآن کریم به کار رفته است، اما تلاوت به جز قرآن کریم بر انبیا انبیاء گذشته نیز دلالت دارد.

ترتیل

یکی دیگر از واژگان دال بر ارتباط خداوند و انبیاء، واژه «ترتیل» و مشتقات آن است. ترتیل به معنای آراستگی بر اساس نظم است. تمام چهار موردی که در قرآن کریم این ریشه به کار رفته

است، درباره قرآن کریم است:

«وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» (سوره مزمل، آیه ۴)؛
«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ
تَرْتِيلاً» (سوره فرقان، آیه ۳۲).

در این آیه شریفه، به بهانه‌گیری کفار جهت عدم ایمان به قرآن کریم اشاره شده و نزول (تدریجی) قرآن را به عنوان عاملی برای ثبات و آرامش قلب نبی معرفی شده است. چهار مورد استعمال این واژه، به صورت دو به دو در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. در آیه اول، فاعل ترتیل قرآن کریم، پروردگار است و در آیه دوم خداوند به نبی دستور می‌دهد که قرآن را به صورت ترتیل بخواند. با همین بیان، تفاوت میان تلاوت و ترتیل روشن می‌گردد که ترتیل گونه‌ای از تلاوت است که آراستگی و نظم در آن مشهود است و نیز ترتیل - بر خلاف تلاوت - درباره کتب آسمانی دیگر به کار نرفته است. در آیه اول که فاعل آن خداوند است، وحی قرآنی دارای ماهیتی با قابلیت خواندن معرفی شده است؛ به طوری که آیات به نحو خاصی بر نبی خوانده شده است.



۱۵۱

ارتباط خداوند با انبیاء در قرآن کریم؛ با تأکید بر نظریه پیش‌نمونه

تعلیم

در آیات قرآن کریم، گاه به وسیله مشتقات مصدر «تعلیم» به ارتباط میان خداوند و نبی اشاره شده است. این آموزش به گونه‌های مختلفی و در قالب الگوهای متفاوتی بیان گشته است؛ گاهی از سمت خداوند و با توجه به نقش معلم، بیان گشته است؛^۱ در این آیات نیز با وجود تفاوت سیاق، به نقش تعلیم‌دهندگی خداوند اشاره مستقیم شده است و وحی را از چشم‌انداز خداوند توصیف کرده است و گاه از سوی متعلم، به فرایند تعلیم اشاره شده است.^۲ علم در این دسته از آیات، علم وحیانی است و از آنجا که وحی بر افراد معدود برگزیده نازل می‌شود، این علم نیز طبیعتاً اندک و انحصاری است. پس وحی الهی، علم‌آفرین و معرفت‌زاست.

در یک دسته‌بندی کلی، می‌توان علم را به دو دسته تقسیم کرد: اکتسابی و غیر اکتسابی. علمی که از طریق فکر و استدلال حاصل می‌شوند، علوم اکتسابی بوده و علوم وهبی از طریق «تعلیم

۱. سوره بقره، آیه ۳۱؛ سوره آل عمران، آیه ۴۸؛ سوره یوسف، آیه ۲۲؛ سوره قصص، آیه ۱۴؛ سوره انبیاء، آیه ۷۴؛ سوره نمل، آیه ۱۵؛ سوره کهف، آیه ۶۵؛ سوره یس، آیه ۶۹.
۲. سوره بقره، آیه ۳۲؛ سوره یوسف، آیات ۶، ۲۱ و ۱۰۱.



الهی» به دست می‌آیند. البته، باید توجه داشت که تعلیم‌دهنده همه علوم خداوند است، اما تعلیم، گاهی به صورت مستقیم از جانب خداوند است (علوم وهبی) و گاه به صورت غیر مستقیم و با واسطهٔ برهان و استدلال است (علوم اکتسابی) (عالی، ۱۳۹۴، ص ۵۲-۵۳). آن دسته از علومی که افرادی خاص از غیر طریق اکتساب از مصدر الهی به دست می‌آورند، «وحی» گفته می‌شود. بنابراین، واژه «تعلیم» و مشتقات آن تنها برای ارتباط میان خداوند و نبی به کار گرفته نشده، بلکه به جز تعلیم به انبیاء، تعلیمات دیگر با متعلقات دیگر را نیز در بر می‌گیرد. فرایند تعلیم، کل فرایند وحی را پوشش می‌دهد؛ زیرا اساس ارتباط خداوند و انبیاء بر پایهٔ انتقال معرفت و حقایقی از سوی خداوند است. به همین جهت، «وحی» تلفیقی از جنبهٔ ارتباطی و معرفتی است.

ایتاء

ایتاء، مصدر ثلاثی مزید باب افعال است که در معنای بخشیدن به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۴۶) خداوند متعال - در قرآن کریم - از این واژه و مشتقات آن به وفور استفاده کرده و اکثر کاربرد این واژه و مشتقات آن با توجه به معنای لغوی است و به کارگیری این واژه اختصاصی به ارتباط خداوند و انبیاء ندارد، بلکه با متعلقات گوناگون و در حوزه‌های مختلف به کار رفته است. آنچه ما را در این بخش یاری می‌کند، بررسی آیاتی است که در مورد ارتباط خداوند و انبیاء است. از بررسی آیات این نکته به دست می‌آید که مصدر «ایتاء» و مشتقات آن دربارهٔ انبیاء به کار گرفته شده و مختص قرآن و رسول اکرم ﷺ نیست. در برخی آیات، این واژه به صورت اختصاصی برای یکی از انبیای الهی به کار رفته است. آنچه از سوی خداوند به انبیاء عطا شده است، یکسان بیان نشده و متعلقات مختلفی چون کتاب، حکمت، علم، قرآن و... را شامل می‌شود.

جاء

فعل «جاء» به معنای آمدن است و هنگامی که با حرف اضافه «ب» همراه گردد، به معنای آوردن است. در قرآن کریم حدود ۲۸۰ بار این فعل و مشتقات آن به کار رفته است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳،

۱. سوره انبیاء، آیه ۵۱؛ سوره بقره، آیه ۵۳؛ سوره مریم، آیه ۳۰؛ سوره بقره، آیه ۲۵۱؛ سوره نمل، آیه ۱۶؛ سوره یوسف، آیه ۲۲؛ سوره مریم، آیه ۱۲؛ سوره انبیاء، آیه ۷۴؛ سوره حجر، آیه ۸۷.

ج ۱، ۴۳۶-۴۳۷). فعل جاء و مشتقات آن - در قرآن کریم - دارای متعلقات گوناگون است؛ آن دسته از آیاتی که مستقیماً به بحث ما مرتبط هستند آیاتی هستند که از طریق مشتقات «جاء» از ارتباط خداوند با انبیاء پرده‌برداری می‌کنند؛ در طی این ارتباط، خداوند کتاب و یا معرفتی را به نبی خود داده است، یعنی خداوند فاعلیت دارد:

«وَلَمَّا أَتَبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (سوره بقره، آیه ۱۲۰)؛
 «وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا وَعَرَبِيًّا وَلَمَّا أَتَبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ» (سوره رعد، آیه ۳۷)؛
 «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ» (سوره اعراف، آیه ۶۳ و ۶۹).

همان‌گونه که از این آیات شریفه بر می‌آید، هنگامی که خداوند به وسیله فعل «جاء» به ارتباط خود و نبی اشاره می‌کند؛ امری از امور نبی و یا شأنی از شئون او را مرکز توجه قرار داده و معمولاً به خود به عنوان منشأ ارتباط و حیانی اشاره نمی‌کند. برای نمونه، هنگام سخن گفتن حضرت ابراهیم علیه السلام با پدر یا عمویش، ابراهیم گوشزد می‌کند که علمی به او رسیده است که تبعیت از آن، راه هدایت است: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا» (سوره مریم، آیه ۴۳) و به منشأ این علم اشاره نشده است. در آیه‌ای دیگر و در مقام دل‌داری به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: پیامبران پیش از تو نیز تکذیب می‌شدند و در برابر این تکذیب‌ها صبر کردند تا آنکه نصرت ما بدان‌ها رسید، تو نیز چنین باش؛ زیرا اخبار پیامبران به تو رسیده است: «وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأَوَدُّوا حَتَّىٰ آتَاهُمْ نَصْرُنَا... وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيٍّ الْمُرْسَلِينَ» (سوره انعام، آیه ۴۳) در این آیه نیز به مصدر وحی اشاره‌ای نشده است.

همان‌گونه که مشاهده شد، خداوند به ارتباط خود با انبیاء - از طریق فرایند تعلیم - اشاره می‌کند. اشاره به این فرایند، از سه طریق صورت پذیرفته است: گاه از طریق مشتقات «تعلیم» است؛ گاه به «ایتاء» علم از سوی خود اشاره دارد و گاهی نیز از طریق فعل «جاء» و متعلق علم به فرایند «تعلیم» اشاره می‌نماید.

جعل

فعل «جعل» و مشتقات آن به وفور در قرآن کریم به کار رفته است. در اکثر این کاربردها این فعل در





معنای لغوی خود استفاده شده و متعلقات گوناگون دارد، اما در دو مورد مستقیماً به جعل قرآن از سوی خداوند اشاره شده است؛ گویی که این واژه جایگزین مشتقات «نزول» شده باشد. خداوند پس از بیان انواع وحی، این کتاب را نوری قرار داده شده بر پیامبر معرفی می‌کند که به وسیله آن هر که را بخواهد، هدایت می‌نماید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» (سوره شوری، آیه ۵۲). از این رو، متعلق جعل، کتاب خداوند (قرآن کریم) است. در آیه دیگری، خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (سوره زخرف، آیه ۳). در سوره مبارکه یوسف، دقیقاً با همین سیاق به جای واژه «جعلناه»، واژه «انزلناه» به کار رفته است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (سوره یوسف، آیه ۲).

با حفظ اعتقاد به اصالت تعبیرهای قرآنی،^۱ این دو واژه را به یک معنا نمی‌دانیم، اما گویی این دو واژه از فرایند ارتباطی خاص میان خداوند و نبی پرده‌برداری می‌کنند، یعنی واژه جعل تنها افاده معنای لغوی قرار دادن را نمی‌کند؛ زیرا متعلق آن امری معنوی - آن هم قرآن کریم - است که بر قلب نبی وارد می‌گردد و نیز این دو آیه به این نکته اشاره مستقیم دارند که - در قرآن کریم - لفظ و معنا توأمان نازل گشته‌اند.

نداء

یکی از واژگانی که بر ارتباط میان خداوند و نبی دلالت می‌کند، واژه نداء و مشتقات آن است. واژه نداء و مشتقات آن کاربردهای گوناگونی دارند؛ گاه این واژه به طور خاص اشاره به ارتباط انبیاء با خداوند دارد و هنگامی که فضای ارتباطی انبیای مختلف با خداوند توصیف می‌شود، از این واژه استفاده می‌شود.

اما گاه - در هشت آیه - واژه نداء و مشتقات آن از جانب خداوند به کار گرفته شده و پروردگار، نبی را مورد خطاب قرار داده است؛ این گونه خطاب درباره حضرت آدم و حوا (علیهم السلام) به کار رفته است. هنگامی که آن دو از شجره ممنوعه تناول کردند، خداوند آنها را مورد خطاب قرار داد: «وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ؟ أيا شما را از آن درخت نهی نکردم؟!» (سوره اعراف، آیه ۲۲). درباره لحظات وحی حضرت موسی (علیهم السلام) نیز این واژه کاربرد دارد؛ آن هنگام که در وادی

۱. «اصالت تعبیر قرآنی بدین معناست که هر تعبیر قرآنی بر پایه مفهوم‌سازی خاصی استوار است و از همین رو، هر تعبیر اصالت دارد و مفسر باید از برگرداندن هر تعبیری به تعبیر دیگر پرهیز نماید» (قائمی نیا، ۱۳۹۰، ص ۱۱۳۰).

طور خداوند موسی را مورد خطاب قرار داد:

«وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» (سوره مريم، آیه ۵۲)؛
«فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى * إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى *
وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى»؛ من پروردگار توام! کفش هایت را بیرون آر که تو در
سرزمین مقدّس «طوی» هستی و من تو را برگزیده‌ام به آنچه وحی می‌شود، گوش فرا
ده (سوره طه، آیه ۱۱-۱۳).

این گونه کاربرد یک بار نیز درباره حضرت ابراهیم علیه السلام استفاده شده است. حضرت ابراهیم پس از
رؤیای صادقه‌ای که در ارتباط با کشتن فرزندش اسماعیل می‌بیند و پس از سربلندی در امتحان
الهی، این طور مورد خطاب قرار می‌گیرد: «وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا؛ او را ندا
دادیم که ای ابراهیم! تو رؤیای خود را تحقق بخشیدی» (سوره صافات، آیه ۱۰۴ و ۱۰۵).

تکلیم

۱۵۵

ارتباط خداوند با انبیاء در قرآن کریم؛ با تأکید بر نظریه پیش‌نمونه

گاهی از وحی و ارتباط میان خداوند و نبی با فعل «کَلَّمَ» و مشتقات آن یاد می‌شود. البته، این
فعل در غیر ارتباط میان خداوند و نبی نیز ظهور دارد، بلکه باید گفت بیشتر موارد استعمال آن در
غیر ارتباط خداوند و نبی است، اما آنچه به بحث وحی مرتبط است، مجموعاً هشت آیه است که
به بررسی آنان می‌پردازیم.

در قرآن کریم، مخاطب قرار گرفتن انبیاء توسط خداوند به عنوان ملاکی برای برتری معرفی
گشته است: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ اللَّهُ» (سوره بقره، آیه ۲۵۳) و این
واژه بیشتر به ارتباط خاص خداوند با حضرت موسی علیه السلام اختصاص دارد:

«وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (سوره نساء، آیه ۱۶۴)؛

«وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» (سوره اعراف، آیه ۱۴۳).

آیه کلیدی و راه‌گشا در این بخش، آیه‌ای است که در آن اقسام وحی در قرآن بیان شده: «وَمَا كَانَ
لِيُشْرَ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ
حَكِيمٌ» (سوره شوری، آیه ۵۱) و مقسم این تقسیم، تکلیم خداوند است، یعنی هنگامی که خداوند با
انبیاء سخن می‌گوید، از سه حالت خارج نیست: یا به صورت مستقیم است که از آن با نام
«وحی» یاد شده است، یا به صورت غیر مستقیم است که خود از دو طریق است: یکی از پشت

مانع و حجاب و دیگر از طریق فرستادن فرشته. خداوند در پایان این آیه شریفه می‌فرماید: «پس خداوند به هر که بخواهد وحی می‌فرستد». با کنار هم قرار دادن صدر و ذیل آیه درمی‌یابیم که وحی الهی همان تکلم الهی است؛ زیرا در ابتدای آیه، تکلم الهی مقسم تقسیم واقع شد و پس از بیان سه قسم تکلم خداوند از واژه وحی استفاده شده است؛ به طوری که فرموده به هر کس که بخواهیم، «وحی» فرو می‌فرستیم. از این رو، دامنه وحی و تکلم الهی یکسان انگاشته شده است. از طرفی، با تأمل در اقسام وحی و بررسی واژگان پیرامون آن که توضیحشان گذشت، در می‌یابیم که وحی در گفتار و مکالمه خداوند با انبیاء منحصر نیست. یکی از انواع وحی همان رؤیاست که بدان اشاره شد. گاه انبیاء برخی حقایق را در خواب مشاهده می‌کردند؛ البته، این به معنای عدم کلام در خواب نیست، اما اساساً رؤیا از مصدر رؤیت است و آنچه در رؤیا اهمیت داشته و پررنگ است آن است که امری به نظر نبی می‌رسیده و نبی آن را دریافت می‌کرده است. با بررسی مصادیق وحی، صحیح آن است که کلام را در ارتباط زبانی منحصر نکرده و آن را در مفهوم مطلق رساندن مراد (به هر نحو که باشد) در نظر بگیریم؛ همان گونه که اهل بیت علیهم السلام نیز همین گونه تفسیر کرده‌اند. مصدر «نداء» و «تکلیم» به روشنی به فرایند ارتباطی خداوند و نبی اشاره دارند. خداوند متعال، نبی را صدا می‌زند و او را مخاطب کلام خود می‌گرداند.

وحی

یکی از واژگانی که از ارتباط خداوند و نبی پرده برمی‌دارد، واژه «وحی» می‌باشد. از مجموع آراء لغت‌شناسان، دو دیدگاه کلی قابل استنتاج است که هر کدام از این دو منظر، در معنای اصلی کلمه وحی - در کنار القای هر گونه آگاهی - قیدی را مطرح می‌سازند: در دیدگاه نخست، قید خفاء و پنهانی بودن (ابن فارس، ۱۴۲۰ق، ج ۶، ص ۹۳؛ رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸۱، ص ۱۰۸) و در دیدگاه دوم، قید سرعت (رشیدرضا، بی‌تا، ص ۸۱) مطرح شده است. با بررسی واژه «وحی»، به نظر می‌رسد معنای اصلی و ریشه‌ای این واژه انتقال معناست؛ به طوری که این انتقال معنا با ویژگی‌های خاصی صورت می‌پذیرد، از جمله آن که انتقال، پنهانی و سریع است. در حقیقت، سرعت و خفا دو ویژگی برای بیان کیفیت انتقال هستند و داخل در تعریف «وحی» نبوده و نمی‌توان آنها را به عنوان رکنی از ارکان وحی مطرح کرد؛ گرچه انتقال در باطن، ملازم با پوشیدگی و خفاست و معمولاً پوشیدگی از لوازم سرعت است؛ به طوری که وقتی امری با سرعت انجام می‌پذیرد معمولاً از دید

بسیاری مغفول و مجهول می‌ماند.

با توجه به توضیحات پیش‌گفته، می‌توان گفت که مؤلفه‌های اساسی وحی، همان انتقال معناست و انتقال معنا، حیثیتی دو سویه و ارتباطی دارد، یعنی انتقال، زمانی معنا می‌یابد که قائم به دو طرف باشد. این ارتباط، می‌تواند به طرق مختلف صورت پذیرد و در موقعیت‌های مختلف، به شکل‌های گوناگون پدیدار شود؛ گرچه معمولاً سریع و مخفیانه صورت می‌پذیرد.

با بررسی موارد استعمال واژه «وحی» و مشتقات آن در قرآن کریم، می‌توان گفت در بسیاری از موارد، وحی در معنای مصدری خود به کار رفته است و معنای اصلی انتقال علم در وحی از منظر قرآن نیز موجود است، اما در پاره‌ای موارد شاهد کاربرد معنای غیر مصدری «وحی» هستیم؛ به طوری که به اصل پیام و خود معنایی که انتقال یافته است، وحی اطلاق می‌شود، یعنی گاهی وحی در قرآن کریم، در حوزه ارتباط معنا شده و به معنای فریاد و عمل تلقی معارف و حیاتی اطلاق می‌شود و گاهی در حوزه مربوط به خود پیام مطرح می‌شود. آنجا که وحی در حوزه مربوط به پیام مطرح می‌گردد؛ آیات دارای بسامد پایین هستند؛ مانند: «قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ» (سوره انبیاء، آیه ۴۵). پیام الهی وسیله‌ای جهت انذار معرفی شده است، ولی اهل عناد که گوش‌هایشان کَر است، هنگامی که انذار می‌شوند، سخنان را نمی‌شنوند!

در کنار این آیات، دسته‌آیاتی نیز هستند که به وحی به عنوان فریاد اشاره کرده‌اند. از این‌رو، خداوند متعال وحی را به صورت فریادی می‌داند که در آن وحیی را با محتوایی خاص به سوی نبی می‌فرستد: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» (سوره نحل، آیه ۱۲۳) و نبی، مخاطب وحی است. یکی از ویژگی‌های تخاطب، کشف نگاه فریادی است. وحی، ارتباطی کلامی است که در آن نبی، مخاطب خداوند قرار می‌گیرد و تعلیماتی از جانب خداوند بر او عرضه می‌شود. این ارتباط به صورت زنده و رو در رو صورت می‌پذیرد و می‌توان گفت که وحی، اوج ارتباط وجودی بنده با پروردگار است؛ ارتباطی که در آن غیبت و حجابی نیست و کاملاً شفاف صورت می‌پذیرد. در مقابل، ارتباط متافیزیکی که در آن با صورت‌های ذهنی سر و کار داریم و با صورت شیء ارتباط برقرار می‌کنیم، یعنی صورت میان ما و شیء فاصله می‌اندازد و از همین‌رو، ارتباط را به حالت غائبانه تقلیل می‌دهد (قائمی‌نیا، ۱۳۹۶، ص ۴۶۶ - ۴۶۷).

تعیین پیش‌نمونه ارتباطی خداوند با انبیاء

تا بدین‌جا الفاظی که در قرآن کریم دلالت بر ارتباط میان خداوند و انبیاء داشته‌اند را بررسی نموده‌ایم.



۱۵۷



اینک با توجه به ملاک‌های پیش‌نمونه که پیش از این بیان شد، در صدد تعیین پیش‌نمونه وحی هستیم. در میان واژگان ذکر شده، واژه «وحی» با بسامد بالا به ارتباط میان خداوند و نبی اشاره دارد؛ به طوری که از ۷۸ موردی که این واژه و مشتقات آن به کار رفته است، تنها حدود ده مورد به غیر ارتباط خداوند و نبی اختصاص یافته است. از این رو، این واژه توان نمایندگی برای ارتباط میان خداوند و نبی را دارد؛ در حالی که دیگر واژگان بیان شده بیشترین کاربردشان در غیر معنای وحی بوده است و واژه‌هایی چون نزول، رؤیت، ایتاء و... در غیر معنای ارتباط خداوند و نبی نیز کاربرد فراوان دارند. از آنجا که پیش‌نمونه‌ها الگوهای اولیه‌ای هستند که مردم در کاربردهای عملی عموماً بدان‌ها اشاره می‌کنند، در بحث از ارتباط خداوند و نبی نیز نخستین واژه‌ای که به ذهن متبادر می‌شود، واژه «وحی» است؛ نمونه‌ای برجسته که دارای ارتکاز اولیه ذهنی می‌باشد.

یکی دیگر از دلایل انتخاب واژه «وحی» به عنوان پیش‌نمونه آن است که وحی، قابلیت توسعه معنایی دارد و از همین رو، به عنوان معنای مرکزی وحی شناخته و معرفی می‌گردد. این معنای مرکزی در بافت‌های گوناگون توسعه می‌یابد و در هر سیاق، جرح و تعدیل خاصی پیدا می‌کند و به شکل تفاوت معنایی تبلور می‌یابد. تغییر معنا به دو صورت ممکن است اتفاق بیفتد. گاهی معنای یک واژه تدریجاً و در طی زمان تغییر می‌یابد، اما گاهی یک واژه در یک زمان واحد و بنا بر سیاق‌های متفاوت، معانی مختلفی را به خود می‌گیرد.

پیش‌نمونه مصداقی «وحی» همان وحی نبوی است که در قالب ارتباط خداوند با انبیاء شکل گرفته و طی آن خداوند مفاهیمی را به روشی رمزگونه به نبی منتقل می‌کند. آنچه در فرهنگ و میان مردم شناخته‌شده‌تر است، همین معنا از وحی است.

از رهگذر مقوله‌بندی وحی می‌توان درجات و مراتب متفاوتی برای وحی تصویر کرد. بسیاری از خلط‌هایی که در مفهوم وحی صورت پذیرفته است عدم توجه به سطوح و درجات معنایی واژه «وحی» است. وحی در کاربرد قرآنی خود دارای یک معناسست (انتقال معنا) که به نحو مشکک در سطوح متفاوتی مقوله‌بندی می‌گردد. کاربردهای گوناگون «وحی» را باید در طول یک‌دیگر قرار داد؛ نه در عرض هم. این چینش به معنای نشان دادن اختلاف مراتب وحی است.

بر اساس پیش‌نمونه وحی و بررسی واژگان، وحی دارای دو مرتبه است: مرتبه کلام الهی و مرتبه کتاب الهی. وحی، دارای مراحل و پیچیدگی‌هایی است؛ وحی در مرتبه اول ارتباطی کلامی (به معنای عام) میان خداوند و نبی است و در مرتبه بعد، بخشی از این ارتباط کلامی به صورت مکتوب درآمده و به متن تبدیل شده است. برخی واژگان پیرامون وحی که توضیح آن‌ها

گذشت، تنها ناظر بر بخشی از این مراحل و پیچیدگی‌ها هستند. اکثر استعمال واژه نزول، ناظر به بخش مکتوب وحی هستند که در مورد کتب آسمانی به کار رفته‌اند که افاده فرو فرستادن توأمان لفظ و معنا را می‌نمایند. واژه جعل، تلاوت، قرائت و ترتیل نیز از جمله واژگانی هستند که به مرحله وحی مکتوب و کتاب الهی مرتبط هستند؛ هنگامی که بیان شده و خوانده شوند. واژه «رؤیت» نیز بیشتر به ابزار و روش تحصیل «وحی» اشاره دارد.

برخی دیگر از واژگانی که بدان‌ها اشاره شد، به مرتبه وحی شفاهی مرتبط هستند؛ به طوری که خداوند نبی را ندا می‌دهد و او را مخاطب کلام خود قرار می‌دهد و در فضایی شاهدانه با نبی سخن می‌گوید. واژگانی مانند إلقاء، تکلیم، ایتاء علم و... به این مرتبه از ارتباط اشاره دارند. واژه «وحی» با توجه به موارد کاربرد و نیز متعلقاتش، تمامی مراحل را در بر می‌گیرد؛ هم مرحله تخاطب شفاهی را پوشش می‌دهد و هم مرحله تخاطب کتبی و مکتوب را و هم متضمن وحی لفظی و واژگانی است که همراه با معنا إلقاء می‌شوند.

مرتبہ	مقوله‌بندی وحی	واژگان قرآنی
کلام	وحی شفاهی	تکلیم، تعلیم (ایتاء و جاء)، إلقاء، نداء، رؤیت
کتاب	وحی مکتوب	قرائت، تلاوت، ترتیل، نزول، جعل

شکل ۲. مقوله‌بندی واژگان مربوط به وحی

آنچه میان تمامی واژگان مرتبط با وحی، مشترک است آن است که همگی از یک الگوی واحد پیروی می‌کنند؛ به طوری که در تمامی آنها نقش فعال ارتباط‌گر از آن خداوند است، یعنی خداوند امری را بر نبی می‌فرستد و نبی آن را دریافت می‌نماید. در تمامی این واژگان، مهبط ارتباط، قلب نبی است که ظرف معارف الهی قرار می‌گیرد.

جمع‌بندی

خداوند متعال برای بیان ارتباط خود با انبیاء از واژگان گوناگونی - در قرآن کریم - استفاده کرده است. اصلی‌ترین این واژگان، واژه «وحی» است. از این‌رو، این واژه حائز ملاک‌های پیش



نمونگی است. واژگانی که در باب ارتباط خداوند با انبیاء به کار رفته‌اند؛ در دو دسته کلی قابل مقوله‌بندی هستند: (۱) دسته‌ای از واژگان که به مرتبه وحی شفاهی مرتبط هستند و بیانگر تخاطب خداوند با نبی و برقراری ارتباطی زنده هستند؛ (۲) دسته‌ای دیگر به مرتبه وحی مکتوب مرتبط هستند و به مرحله‌ای بعد از وحی شفاهی اشاره دارند؛ مرتبه‌ای که کلام الهی به صورت مکتوب درآمده است. در تمامی این کاربردها، خداوند متعال فاعل ارتباط و نبی گیرنده معارف از جانب پروردگار است.

پیش نمونه: وحی

مرتبه کتاب الله
قرائت
تلاوت
ترتیل
نزول
جعل

مرتبه کلام الله
تکلیم
تعلیم (ایطاء و جاء)
نداء
القاء
رؤیت



۱۶۰

دوفصلنامه کلام اهل بیت (علیهم السلام) ■ شماره ۴ ■ پاییز و زمستان ۱۳۹۹

فهرست منابع

* قرآن کریم.

- ابن فارس، احمد. (۱۴۲۰ق). معجم مقاییس اللغة. بیروت: دار الکتب العلمیه.
 ابن منظور، محمدبن مکرم. (۱۴۰۰ق). لسان العرب. بیروت: دار الصادر.
 خوری، سعید. (۱۴۰۳ق). أقرب الموارد. قم: مکتبه آیه الله العظمی مرعشی.
 رازی، فخرالدین. (۱۴۲۰ق). مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 راسخ مهند، محمد. (۱۳۹۴). درآمدی بر زبان شناسی شناختی؛ نظریه‌ها و مفاهیم. تهران: انتشارات سمت.
 راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۸۳). المفردات فی غریب القرآن. (تحقیق: سید غلامرضا

خسروی حسینی). تهران: انتشارات مرتضوی.

زبیدی، مرتضی. (۱۴۱۴ق). تاج العروس. (تحقیق: علی شیری). بیروت: دارالفکر.
زیتزن، میشانلا. (۱۳۸۲). کارآئی معنی‌شناسی نظری پیش‌نمونه بنیاد. (ترجمه: آزیتا افراشی).
تهران: فصلنامه هنر.

شریعتی، غلام محمد. (۱۳۹۰). معنی‌شناسی در زمانی واژه‌کتاب در قرآن. فصلنامه قرآن‌شناخت.
(۱۴)، ص ۱۲۷-۱۵۵.

علمایی، نسیم؛ لطفی، مهدی. (۱۳۹۴). حوزه مفهومی رؤیت در قرآن کریم. فصلنامه مطالعات
قرآنی. (۲۲)۶، ص ۱۰۱-۱۸۵.

فعالی، محمد تقی. (۱۳۹۴). معرفت‌شناسی در قرآن. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

قائم‌نیا، علیرضا. (۱۳۹۰). معناشناسی شناختی قرآن. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
قائم‌نیا، علیرضا. (۱۳۹۶). استعاره‌های مفهومی و فضا‌های قرآن. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و
اندیشه اسلامی.

قائم‌نیا، علیرضا. (۱۳۹۷). وحی و افعال گفتاری. قم: کتاب طه.

۱۶۱

ارتباط خداوند با انبیاء در قرآن کریم؛ با تأکید بر نظریه پیش‌نمونه

Croft, W., & Cruse, D. A. (2004). *Cognitive Linguistics*. Cambridge University Press.

Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal About the Mind*. University of Chicago Press.

Langacker, R. W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar: Volume I: Theoretical Prerequisites* (1st edition). Stanford University Press.

Rosch, E. (1978). *Principles of Categorization*. Berkeley: University of California..

پژوهشگاه علوم انسانی
پرتال جامع علوم انسانی